

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره ششم - بهار و تابستان ۱۳۹۱

محسن بتلاب اکبرآبادی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان، نویسنده مسئول)

دکتر علی صفایی سنگری (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

سازوکار تعلیق در مقامات حریری

چکیده

مقامات حریری از جمله آثار حوزه فرهنگ و ادبیات عرب است که به دلیل کیفیت خاص زبان و توجه به بازی‌های زبانی و روایت‌مندی و وجهه داستانی‌اش از ارزش ویژه‌ای برخوردار شده است. پرهیز از مباحث صرفاً زبانی و تاریخی و توجه به فنون بیان و سخنوری در این اثر و گرایش به بررسی شیوه روایت و پردازش آن در بطن چنین زبانی می‌تواند زمینه‌ساز نگاهی نو و پویا در این متن باشد. «تعلیق» به عنوان یکی از عناصر روایی در این اثر، سازوکار ویژه‌ای دارد. تعلیق در مقامات حریری مختص به ساحت روایی و داستانی آن نیست، بلکه کیفیت خاص زبان و برجسته کردن ادبیت آن، ضمن افزایش تأخیر و تعویق در سطح معنا و پیشبرد پیرنگ، باعث ایجاد نوعی تعلیق زبانی نیز شده است. این مقاله با توجه به ساحت زبانی و روایی تعلیق، با توصیف و تصویر سازوکارهای این پدیده در مقامات، نشان می‌دهد که تعلیق زبانی در این اثر ادبی بر تعلیق روایی غالب است.

کلیدواژه‌ها: مقامات حریری، روایت، ادبیت، تعلیق زبانی، تعلیق روایی.

مقدمه

یکی از انواع ادبی که در عصر عباسی در فرهنگ و ادبیات عربی رشد کرد، فن «مقامه‌نویسی» است. این فن، که می‌توان آن را تحولی زبانی در ادبیات روایی محسوب کرد، مقلدان و پیروان زیادی در زبان عربی و پارسی پیدا کرد. جدای از هرگونه بحث و رویکرد تاریخی‌ای، از جمله تعیین واضح نخستین مقامات، و تحقیق‌های لغوی حول معنای «مقامه» و...، به نظر می‌رسد به دور از هرگونه بایستگی و

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۰

پست الکترونیکی: botlab2005@yahoo.com

محدودیت تاریخی، توجه به ساختار روایی و زبانی مقامات می‌تواند زمینه‌ساز نگاهی نو و پویا به این فن باشد.

از جمله مقاماتی که در ادبیات عرب از جایگاه ممتاز و ویژه‌ای برخوردار شده *مقامات* حریری است. حریری نگارش *مقامات* خود را در سال ۴۹۵ آغاز کرد و در سال ۵۰۴ به پایان رسانید. او، به تقلید از بدیع‌الزمان همدانی، پنجاه مقامه نوشت. به لحاظ تصنع و تکلفی که حریری در *مقامات* روا داشت، بیشتر مقامه-پردازان در قرون بعد از شیوه انشای او تقلید کردند. گذشته‌ازاین، کثرت شروحنی که بر این کتاب نوشته شده، خود، مبین ارزش و اهمیت این اثر در فرهنگ و ادب عربی است (خطیبی، ۱۳۶۶: ۵۶۴).

کیفیت خاص زبان در *مقامات*، و گذر از معانی ظاهری لغات و توجه به معانی ثانویه و ضمنی آن‌ها «ادبیت» متن را برجسته کرده است. پردازش این زبان هنجارگریز و ادبی در قالب روایت و به‌کارگیری عناصر داستانی در آن، حالتی داستان‌گونه نیز به *مقامات* داده است؛ این تلفیق یکی از ممیزات و شاخصه‌های *مقامات* است که اهمیتی ویژه به آن می‌دهد. در این تعریف، روایت داستانی را می‌توان توالی و زنجیره خطی رخدادها دانست که نویسنده، به یاری تمهیداتی که به‌کار می‌برد، حوادث را آن‌گونه که خود می‌خواهد جابه‌جا می‌کند و عناصر مشترک را کنار هم می‌گذارد (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۱). حریری، ضمن رعایت ترتیب و توالی خطی و علی‌رخداده‌ها، عناصر داستانی را نیز با کیفیت ویژه‌ای که تحت‌تأثیر زبان ادبی قرار دارد سامان می‌دهد؛ *مقامات* را صرفاً معطوف به بازی‌های زبانی و لفظی نمی‌کند و آن را در ساحت گسترده روایت مورد پردازش قرار می‌دهد.

«تعلیق» از جمله عناصر روایت در داستان محسوب می‌شود که نقش بسزایی در پیشبرد پیرنگ و کنش داستانی و برانگیختن خواننده در دنبال کردن داستان و خواندن آن دارد؛ همین عنصر است که فرایند ارتباطی داستان (ارتباط بین خواننده و نویسنده از طریق متن) را استحکام می‌بخشد و شیوه روایتگری را توجیه می‌کند؛ از این رو، می‌توان از تعلیق به‌عنوان عنصری اصلی در داستان یاد کرد، که بررسی سازوکار و کیفیت پردازش آن می‌تواند نقدی سازنده از داستان را در پی داشته باشد؛ همین امر زمینه و ضرورت بررسی تعلیق در *مقامات* را به‌عنوان متنی که وجهه‌های داستانی دارد فراهم می‌کند.

تاکنون در مورد شیوه داستان‌پردازی در *مقامات*، کارهای متعددی صورت گرفته، اما هنوز تحقیقی که مستقلاً وجوه گوناگون تعلیق و عوامل آن را در مقامات بررسی کند انجام نشده؛ لذا این مقاله در پی آن

است تا سازوکار تعلیق را در مقامات، هم در ساحت زبان و هم در بُعد روایت، تحلیل کند. پیش از پرداختن به مبحث اصلی، ذکر این نکته لازم است که بررسی تعلیق در تک‌تک مقامه‌ها و توجه نکردن به ساختار کلی آن‌ها، نمی‌تواند بیانگر نظری جامع و کامل در مورد سازوکار تعلیق در مقامات باشد، چراکه سرانجام منجر به حصول تعلیقات فرعی و محدود به مقامه‌ای خاص می‌شود؛ از این رو، بررسی تعلیق در پرتو یک مدل روایی و رسیدن به دستوری مشترک که حریری در شیوه پردازش همه مقامات از آن بهره گرفته است می‌تواند راهگشایی مطمئن در شیوه تحقیق باشد. در این روش که مستلزم نوعی نگاه ساختاری-تطبیقی خواهد بود تلاش می‌شود تا پیکره اصلی داستانی مقامات در ضمن چند کارکرد اصلی خلاصه شود و تحت این پیکره و هسته اصلی تعلیق، به‌عنوان یکی از عناصر داستانی بررسی شود.

۱- تعریف تعلیق

هر روایت یا داستان، بنابه ظرفیت‌ها و اهدافی که دارد، در پی آن است که با خواننده تعامل و ارتباط داشته باشد. مسلماً، استمرار و تداوم این تعامل منوط به نحوه پردازش روایت و تمهیداتی است که نویسنده از طریق ابهام، تأخیر و کتمان یکی از حلقه‌های روایت ایجاد می‌کند و خواننده را با آن درگیر می‌سازد. از تعلیق، تعاریف گوناگونی ارائه شده است، از جمله اینکه: «تعلیق/ هول‌وولا/ شک و انتظار و اندروا حالتی است توأم با بلا تکلیفی و انتظار که خواننده یا بیننده اثر به دلیل اشتیاق به آگاهی از پایان ماجرا یا داستان بدان دچار می‌شود» (انوشه، ۱۳۸۱: ۳۸۰). البته این‌طور نیست که کشش و پرجاذبگی داستان همیشه منوط به پایان داستان باشد، بلکه پایان یا نتیجه نامعلوم می‌تواند یکی از عوامل تعلیق در داستان باشد و مسلماً عناصر گوناگون داستانی می‌توانند در ایجاد تعلیق نقش داشته باشند؛ از این رو، صرف چستی و نتیجه داستان نمی‌تواند تنها گزاره تعلیق‌ساز در داستان باشد. در نگاهی دیگر، می‌توان تعلیق را به دو نوع تقسیم کرد: «تعلیق برآیندی^۱» و «تعلیق فرآیندی^۲». تعلیق برآیندی نقطه‌ای است که خواننده یا بیننده اثر، در آن، نگران چستی حادثه است و تعلیق فرآیندی نقطه‌ای است که خواننده یا بیننده، در آن، نگران چگونگی وقوع حادثه است (همان: ۳۸۱).

1- Result Oriented Suspense

2 - Process Oriented Suspense

پس هم نحوه پردازش روایت و هم شیوه پایان آن می‌تواند زمینه‌ساز فرصت‌ها و امکاناتی باشد که منجر به نوعی واکنش و هیجان از طرف خواننده شود و تعلیق و دلواپسی را به دنبال داشته باشد. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که تعلیق فقط منحصر به چپستی و چگونگی روایت اصلی نمی‌شود، بلکه ممکن است در طول داستان یا متن گاه کنایات، اشارات و بازی‌های زبانی‌ای هم وجود داشته باشد که باعث پیچیده شدن فهم معنای کلمات گردد و خواننده در فهم معنای کلی داستان با نوعی تأخیر روبه‌رو شود؛ همین تعویق و تأخیر به‌ظاهر ساده نیز می‌تواند در زمره تعلیق قرار گیرد. پس برای اینکه مفهوم تعلیق بتواند هم مصادیق زبانی و هم مصادیق روایی (فرعی و اصلی) را دربر بگیرد باید گفت که «هنوع ابهام و کتمانی، باعث اندروای خواهد شد» (مندی‌پور، ۱۳۸۳: ۱۵۳). این ابهام‌ها و کتمان‌ها را که ناشی از ناآگاهی خواننده از حوادث و کلیت داستان است، می‌توان تحت عنوان «ناشناختگی» جای داد؛ یعنی هرگونه جهل و ناشناختگی خواننده نسبت به متن که حساسیت او را برانگیزد در حوزه تعلیق قرار می‌گیرد. در این تعبیر، دیگر تعلیق محدود به روایت نخواهد بود، بلکه تک‌تک عوامل متنی دخیل در یک داستان را چه در سطح زبان و چه در سطح روایت دربر می‌گیرد. پس، در این تلقی، موجودیت و هستی متن در گرو همین کتمان‌ها و ناشناختگی‌هاست. کنجکاوای در مورد این مجهولات است که خواننده را به‌عنوان یکی از عوامل ارتباطی، تا پایان، با متن همراه می‌کند. همراهی خواننده با متن که ناشی از کنجکاوای او و جذابیت متن است، باعث زنده شدن متن و رسیدن به هویت ارتباطی آن می‌شود.

تحت مدل ارتباطی یاکوبسن، در یک رویکرد زبان‌شناختی، می‌توان به تعلیق نگاهی تازه داشت. در این مدل هر پیام برای اینکه بتواند به امری ارتباطی مبدل شود، به‌ناچار باید گزاره‌هایی در آن تحقق پیدا کند. یعنی هر ارتباط شامل موارد ذیل است:

فرستنده ← پیام ← گیرنده

از تعامل این عوامل است که ارتباط حاصل می‌شود (سلدن، ۱۳۸۴: ۶۸). داستان‌نویس (فرستنده) داستان (متن) و خواننده (گیرنده) عواملی هستند که باعث می‌شوند یک روایت شکل بگیرد و معنا پیدا کند؛ یعنی هویت داستان تا زمانی که این سه عامل تحقق پیدا نکنند شکل نمی‌گیرد. تعلیق، به‌عنوان یکی از شگردهایی که داستان‌نویس در ضمن روایت و با شگردهای روایی و زبانی ایجاد می‌کند، تازمانی که خواننده داستان را نخواند موجودیتی واقعی ندارد. این خواننده است که با اشتیاق و هیجان تحمیل‌شده از

طرف نویسنده تعلیق و رمز موجود در داستان را می‌گشاید و به این ترتیب معنای داستان را آشکار می‌کند. خواننده از طریق تمهیداتی که نویسنده در متن ارائه داده است دچار نوعی جهل می‌شود. با گسترش پیرنگ داستان و درهم‌پیچیدگی رخدادها و در نتیجه برانگیختگی و کنجکاوای خواننده، این سردرگمی‌ها و تمهیدات نخ‌نما می‌شوند و تعلیق پایان می‌گیرد؛ پس می‌توان گفت عنصر تعلیق جدای از خواننده هیچ‌گاه کارکرد اصلی خود را نخواهد یافت. درحقیقت نویسنده با در نظر گرفتن خواننده‌ای ضمنی است که می‌تواند در جهت اعتبار داستان خود از تعلیق برای کشش هرچه بیشتر متن استفاده کند. در این نگرش هر عنصری که باعث اخلال، ابهام، تأخیر و تعویق در این جریان ارتباطی گردد، نوعی تعلیق محسوب می‌شود.

۲- عوامل تعلیق

در خلق تعلیق، عوامل و عناصر گوناگونی مؤثرند؛ یعنی نوعی وحدت انداموار در داستان وجود دارد که تعلیق را مرهون شبکه‌ای از عناصر می‌کند؛ پس تعلیق نمی‌تواند تنها حاصل یک عنصر، مثلاً «طرح»، باشد، بلکه حاصل یک فرایند است، فرایندی که تک‌تک گزاره‌های به‌ظاهر پراکنده در متن را دربر می‌گیرد. نیز تعلیق را نمی‌توان فقط حاصل عناصر روایی داستان دانست، بلکه گاه عناصر زبانی، جدای از وجهه و ساحت روایی‌شان، می‌توانند زمینه‌ساز تعلیق متنی باشند.

در یک دسته‌بندی می‌توان سه عامل «داستان»، «متن» و «روایتگری» را جنبه‌های بنیادین یک روایت دانست. از این نظر، داستان توالی رخدادهاست؛ متن کلام شفاهی یا مکتوب است که نقل رخدادها را برعهده دارد و روایتگری کنش یا فرایند خلق اثر است که این جنبه مستلزم حضور نویسنده است (کنان، ۱۳۸۷: ۱۲). نویسنده به‌عنوان روایتگر و خواننده در کسوت روایت‌شنو از طریق متن روایی است که می‌تواند با هم در ارتباط باشند؛ یعنی این متن است که سراسر در اختیار خواننده و نویسنده قرار می‌گیرد. اگرچه متن روایی به‌واسطه خواننده و نویسنده است که هویت پیدا می‌کند، مسلّم است که تمام کنش‌های فرایند خلق داستان در ضمن متن صورت می‌گیرد؛ از این رو، برای فهم داستان، تکیه به متن می‌تواند راهگشا باشد. یک متن روایی متشکل از واژگان مندرج بر صفحه کاغذ و عناصر روایت است که این واژگان را در قالب رخداد در یک توالی علی و زمانی ترکیب می‌کند؛ پس، به‌لحاظ متنی، یک متن روایی

از دو عنصر «زبان» و «روایت» تشکیل شده است و عناصری که ساختار یک روایت را تشکیل می‌دهند در بستر زبان و روایت شکل می‌گیرند. از تعامل زبان و روایت است که یک عنصر وجهه داستانی پیدا می‌کند. تعلیق نیز، به‌عنوان یک عنصر روایی، مستلزم تعامل این دو عنصر است. پس عوامل تعلیق را نمی‌توان منحصر به وجوه روایی متن دانست، بلکه خود زبان نیز در شکل‌گیری آن نقش محوری ایفا می‌کند. با این نگرش عوامل تعلیق در این مقاله حول عوامل زبانی و روایی مورد بررسی قرار می‌گیرد که در مباحث بعدی به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۳- کارکرد تعلیق

تعلیق را پیش از هر چیز باید نوعی ترفند دانست، ترفند و شگردی که نویسنده در فرایند اطلاع‌رسانی به خواننده به‌کار می‌گیرد. نویسنده، در ضمن تعلیق، با متوقف کردن حرکت داستان، هویت ارتباطی متن خود را مخدوش می‌کند. این امر ناشی از بی‌اطلاعی یا عدم‌آگاهی نویسنده نسبت به موضوع نیست، بلکه درحقیقت نوعی محرک است که خواننده را نسبت به داستان حریص‌تر می‌کند؛ پس وجهه‌ای از کارکرد تعلیق متوجه خواننده خواهد بود. نویسنده از طریق تعلیق، کنترل دقیقی بر حوادث و کنش‌های داستان اعمال می‌کند و با ایجاد وقفه و تعلیق در پیشرفت داستان، ضمن افزایش هیجان و جذابیت آن، میزان درگیری خواننده را با متن بیشتر می‌کند؛ در نتیجه، این تعلیق تحمیلی از طرف نویسنده خواننده را به واکنش وامی‌دارد. در این فرایند، دیگر خواننده نقشی منفعل نخواهد داشت، بلکه کنجکاوی او برای گره‌گشایی تعلیق منجر به نوعی سفیدخوانی و بازتولید معنا می‌شود. خواننده با درنظر گرفتن پیش‌فرض‌ها و امکان‌هایی که ممکن است بعد از هر تعلیق رخ دهد، همراه با نویسنده به چاره‌جویی و جست‌وجو می‌پردازد و چه‌بسا چندین حالت و معنا را برای پایان یک تعلیق درنظر بگیرد. پس خواننده با اتکا به تعلیق می‌تواند با درنظر گرفتن چندین معنا، هرگونه قطعیت معنایی را نفی کند و به آفرینش معناهای گوناگون از یک داستان پردازد.

گذشته از کارکردی که تعلیق در همراهی خواننده با داستان دارد، می‌توان در بافتی فرامتنی نگاهی اجتماعی به تعلیق داشت. از آنجاکه هر تعلیق متضمن نوعی طرح و توطئه ضمنی در داستان است می‌توان رگه‌هایی از طنز به‌خصوص طنز تلخ زندگی را در جریان هر تعلیق پیدا کرد «به‌این معناکه یک انسان،

قدرت دارد فقط مطالب محدودی را درباره، دوست، دشمن، عاشق، معشوق و یا رقیب اجتماعی خود بداند، درحالی که راوی همه چیز را درباره شخصیت‌های داستان می‌داند. این طنز تلخ، ناشی از همین اطلاع و بی‌اطلاعی است» (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۲۳-۲۲۴)؛ پس، جدای از نوع تخیلی یا واقعی داستان، خواننده ایده‌آل، با بصیرت ناشی از تعلیق و تعمیم آن از داستان به واقعیات زندگی، می‌تواند به شناختی بالقوه از محدودیت‌ها و مقدرات خود و دیگران در جهان خارج دست پیدا کند. در طی فرایند گذر از جهان درون متن به بیرون متن است که نیرو و حرکت خواننده به جهان خارج می‌پیوندد و ناخودآگاه متن بخشی از دنیای طبیعی تلقی می‌شود.

۴- انواع تعلیق

۴-۱- تعلیق زبانی

چنان‌که پیش از این اشاره شد، متن یکی از سه جنبه بنیادین روایت محسوب می‌شود. جدای از حضور نویسنده و نیت او، متن وحدتی ساختاری و قائم‌به‌ذات دارد. در این نگرش، متن پدیده‌ای زبانی است که ذخیره‌ای پایان‌ناپذیر از اسنادها، تکرارها و پژواک‌ها را در خود دارد که در آن هر حرف به حرف دیگر و هر واژه به واژه دیگر ارجاع می‌دهد و همین امر باعث نوعی تعویق در ذات یک متن می‌شود و متن را به گستره‌ای از امکان‌ها و جانشینی‌ها تبدیل می‌کند که هیچگاه پایان نمی‌پذیرد (برتس، ۱۳۸۳: ۱۵۲). در این تلقی، در ذات زبان به‌عنوان یک نظام ارتباطی و اطلاع‌رسانی، عنصر تعلیق وجود دارد. جملات، زنجیره‌ای از واحدهای معنا دارند و به‌سبب همین حالت زنجیره‌وار و به‌سبب وجود محور همنشینی در ساخت آنها، همواره در خود امکان ادامه یافتن را دارند و تعلیق بر این امکان بنا نهاده می‌شود، به‌عبارتی دیگر هر جمله به‌ظاهر پایان‌یافته‌ای را می‌توان به‌وسیله واژه‌ها و تک‌واژه‌های دیگری ادامه داد و اگر چنین کاری نکنیم، خودآگاه یا ناخودآگاه تعلیقی پدید آورده‌ایم (مندنی‌پور، ۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۵۲).

در امر روایت ما با گزینش سروکار داریم. نویسنده برای پیشبرد پیرنگ داستان خود، ناچار از گزینش حوادث و کنش‌هایی است که نقش اساسی و عمده در حرکت داستانی دارند؛ از این‌رو، مجبور است به حذف و به‌حاشیه راندن جملات فرعی اقدام کند. نویسنده، با مرکز قرار دادن برخی از جملات، بر حضور آنها در متن تأکید می‌کند و به همان نسبت از طریق حذف حاشیه‌هاست که می‌تواند به این حضور و

معنا برسد. خواننده آگاه پس از خواندن هر جمله، احتمالات و امکان‌های جمله بعدی را پیش‌بینی می‌کند و همین کنجکاوی و پیش‌بینی‌هاست که نوعی تعلیق را ایجاد می‌کند، تعلیقی که باعث می‌شود خواننده هر جمله را با اشتیاق و هیجان رسیدن به جمله بعدی بخواند و بدین‌گونه عمل خوانش صورت بگیرد.

از جمله تعلیق‌های زبانی موجود در *مقامات* حریری که به‌لحاظ زبانی نمودی برجسته به خود گرفته تسمیه و عنوان مقامه‌ها است. یکی از ویژگی‌های *مقامات* این است که هر مقامه به نام شهری یا چیزی یا موضوعی نام‌گذاری شده است. مثلاً: «مقامه بغدادیه»، «مقامه مغربیه»، «مقامه رازیه»، «مقامه فراتیه»، «مقامه کرجیه» و خواننده، بلافاصله پس از مواجهه با این عناوین، سؤالاتی در ذهنش متداعی می‌شود، سؤالاتی از این دست: چرا این شهر انتخاب شده است؟ آیا این شهر یا موضوع خاص معرفت‌کشمکشی است که قرار است با پیشرفت پیرنگ در داستان رخ دهد؟ آیا ویژگی‌های محیطی و جغرافیایی یا به-اعتباری صحنه داستان است که در پیشبرد داستان نقش ایفا می‌کند، و وجود چنین احتمالات و امکان‌هایی است که خواننده را مجذوب اتفاقات و جملات بعدی می‌کند. درحقیقت عنوان هر مقامه حکم براعت استهلالی را دارد که قرار است تمام کنش داستانی یا در آن مکان یا حول آن موضوع بچرخد. مثلاً، در «المقامه الفراتیه»، داستان این‌گونه آغاز می‌شود که «حَکَى الْحَارِثُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: أَوَيْتُ فِي بَعْضِ الْفُرَاتِ إِلَى سَيْفِي الْفُرَاتِ. فَلَقَيْتُ بِهَا كُتَابًا أَبْرَعَ مِنْ بَنِي الْفُرَاتِ ...» (الحریری، ۱۳۶۴: ۱۷۲). چنان‌که از عنوان مقامه برمی‌آید، راوی عزم فرات می‌کند؛ در آنجا با گروهی آشنا می‌شود تا اینکه، در نتیجه این آشنایی و صمیمیت، برای قصد مهمی همراه آن‌ها عازم سفر می‌گردد «وَ اتَّخَذُونِي إِئِنَّ أَنْسِهِمْ عِنْدَ الْوَلَايَةِ وَالْعَزْلِ» (همان‌جا). آن‌ها سوار کشتی می‌شوند و در کشتی با پیرمردی برخورد می‌کنند که اتفاقاً ابوزید سروجی (شخصیت اول *مقامات*) است و بقیه داستان حول سخنوری‌ها و مهارت ابوزید می‌چرخد. نویسنده، با برگزیدن نام «فراتیه» برای مقامه، امکان‌ها و احتمالات فراوانی را برای خواننده مهیا می‌کند و وجود همین احتمالات و امکان‌هایی که می‌تواند در فرات رخ دهد نوعی تعلیق زبانی را در مقامه به‌وجود می‌آورد. همین گزینش‌های زبانی که در طول متن از طریق نویسنده اتخاذ می‌شود وجود جملات و احتمالات زبانی دیگر را نیز فراهم می‌آورد و زمینه‌ساز تعلیق زبانی در *مقامات* می‌شود. البته این روند تعلیق زبانی

منحصر به عنوان مقامات نیست، بلکه تک تک جملات به کاررفته در متن، براساس محور هم‌نشینی و ارتباطی که با جملات پیش و پس از خود دارند، نوعی تعلیق را ایجاد می‌کنند؛ یعنی با گذر از یک واژه به واژه بعد و از هر جمله به جمله بعد ما شاهد تکوین و به‌سرانجام رسیدن داستان و گذر از تعلیق زبانی خواهیم بود؛ بدین‌سان، تعلیق زبانی محصول محور هم‌نشینی کلمات است؛ یعنی از نحوه چینش کلمات و جملات در کنار هم حاصل می‌شود و تمام متون را دربر می‌گیرد، چه متون داستانی چه غیرداستانی.

گونه‌های دیگر از تعلیق زبانی نیز وجود دارد که در اثر انحراف از کارکرد ارتباطی زبان و معانی اولیه آن و توجه به معانی ضمنی و ثانوی کلمات به وجود می‌آید. از این‌گونه کارکرد زبان تحت عنوان «ادبیت» یاد می‌شود؛ ادبیت از طریق تمهیداتی مانند آشنایی‌زدایی و هنجارگریزی به وجود می‌آید. در ادبیت، بیشتر بر کاربرد زیبایی‌شناسی لغات تکیه می‌شود و هدف زبان در آن جلب توجه‌ها به سوی خود زبان است. نویسنده از طریق تمهیدات ادبی از قبیل به‌کارگیری صنایع بدیعی و بیانی، و توجه به معانی ثانوی لغات از کارکرد ارتباطی زبان آشنایی‌زدایی می‌کند و توجه پیام را به خود زبان معطوف می‌کند (هارلند، ۱۳۸۵: ۲۳۷-۲۴۲). نویسنده، با شگردهای ادبی‌ای که در سطح زبان به کار می‌گیرد، کارکرد ارتباطی زبان را کند می‌کند و معنا و مفهومی را که قرار است کلمات پردازش کنند به تعویق و تأخیر می‌اندازد؛ همین امر موجب نوعی تعلیق در کارکرد ارتباطی زبان می‌شود؛ خواننده داستان در پی آن است که ببیند جملات بعد چه حادثه‌ای را رقم می‌زنند، اما، توجه به معانی ثانوی و رسیدن به مفهوم و معنای اولیه لغات از طریق آن، کنش خواندن را کند می‌کند و بر شدت هیجان و اضطراب او می‌افزاید. نویسنده، با اتخاذ این بازی‌های زبانی، به صورت قطره‌چکانی، اطلاعات و حوادث داستان را به خواننده تزریق می‌کند و معنا و مفهوم نهایی داستان را با تعویق و تأخیر و ارائه می‌کند. این تعلیق زبانی را می‌توان نوعی تعلیق فرعی محسوب کرد، چراکه زبان در این حالت از کارکرد اولیه و اصلی خویش (= ارتباط) جدا می‌شود و بر بازی‌های زبانی و فرم آن تکیه می‌کند.

مهم‌ترین ویژگی *مقامات* همین توجه به بازی‌های زبانی و تمرکز بر ادبیت متن است، تاحدی که می‌توان گفت *مقامات* حریری، پیش از آنکه داستان باشد، متنی ادبی است و حریری داستان را در خدمت

مباحث زبانی قرار داده است. خود نویسنده نیز، در مقدمه‌ای که بر *مقامات* نوشته است، به جنبه زبانی مقامات این گونه اشاره می‌کند:

وَ اَنْشَاتُ... خَمْسِينَ مَقَامَةً تَحْتَوِي عَلَى جِدِّ الْقَوْلِ وَ هَزْلِهِ. وَ رَقِيقِ الْاَلْفِظِ وَ جَزَلِهِ. وَ غُرَرِ الْبَيَانِ وَ دُرَرِهِ وَ مُلْحِ الْأَدَبِ وَ نَوَادِرِهِ. اِلَى مَا وَشَّحَتْهَا بِهِ مِنَ الْاَيَاتِ. وَ مَحَاسِنِ الْكِنَايَاتِ. وَ رَصَعَتُهُ فِيهَا مِنَ الْاَمْثَالِ الْعَرَبِيَّةِ. وَ الْاَطْلَافِ الْاَدَبِيَّةِ وَ...^(۱) (۱۳۶: ۱۳).

نویسنده در پی صناعاتی است که الزامات متعارف زبان خودکار را آشنایی‌زدایی کند و با اتخاذ رویکرد ادبی شیوه ادراک خواننده را تحت تأثیر قرار دهد و واکنش او را نسبت به حوادث داستان کند و او را تسلیم ادراک ادبی متن کند. التزام سجع و افراط در به‌کارگیری آن، بهره‌برداری از تشبیهات گوناگون و صنعت جناس، استخدام، انواع استعاره، ارجاع فراوان به کنایات و ضرب‌المثل‌های عربی، توجه به معانی ضمنی از طریق استفاده از مجاز و ایهام، تضمین، تلمیحات گوناگون به آیات و روایات قرآنی و مذهبی، ترکیب شعر با نثر در جهت تمهید و تکمیل یک معنا، و دیگر مبانی ادبی و زیبایی‌شناسانه، همگی، از جمله شگردهایی هستند که باعث تکرار و طولانی شدن جملات و در نتیجه تأخیر و تعلیق کنش داستانی می‌شود. حریری با این آشنایی‌زدایی، به‌جای تکیه بر نمایش داستان، خواننده را متوجه نمایش لغات می‌کند؛ گاه آن‌قدر در این امر اصرار دارد که زبان معلق و پیچیده می‌شود و تمام همت خواننده مصروف گره‌گشایی از معانی جملات می‌گردد؛ در نتیجه، حرکت داستان و سیر آن با تأخیر و تعلیق مواجه می‌شود. کیفیت پردازش چنین زبانی در تمام مقامه‌ها یکسان است. حریری این قبیل سخنوری و بازی‌های زبانی را برای ترسیم و توصیف شخصیت اول داستان خود به‌کار می‌گیرد و در حقیقت ابوزید، به‌عنوان شخصیت داستانی فاعل، گویای این زبان ادبی است.

نکته قابل ذکر این است که در بعضی از مقامه‌ها گاه خود زبان و بازی‌های زبانی است که اصل تعلیق محسوب می‌شود و حریری این زبان را در خدمت مکاری‌ها و فریب‌کاری‌های ابوزید قرار می‌دهد، بدین‌طریق که ابوزید، با به‌کارگیری استعارات و کنایات پیچیده، مسئله‌ای معماگونه را طرح می‌کند؛ بازگشایی رمز و معنای ضمنی این استعارات منجر به گره‌گشایی تعلیق و آشکار شدن مسئله می‌شود؛ مثلاً، ابوزید در «مقامه شیرازیه» در میان جمعی ادعا می‌کند که در جوانی دختری بالغ و باکره و دختری سال‌خورده و

ترشیده را کشته است و از قصاص و خون‌بهای آن هم نترسیده، اما اکنون که پیر شده سپیدی موی او را از این گناه بازداشته است و امروز در کسوت گدایی، دختری را پرورش می‌دهد:

أَرَبُّ بَكْرًا طَالَ تَعْنِيسُهَا وَ حَجَبَهَا حَتَّى عَنِ الْأَهْوِيهِ
وَهِيَ عَلَى التَّعْنِيسِ مَخْطُوبَةٌ كَخِطْبَةِ الْغَائِيهِ الْمُغْنِيهِ^(۲)

(الحریری، ۱۳۶۴: ۲۸۹)

مردم که دست خالی او را برای تهیه جهیزیه دختر می‌بینند به او احسان می‌کنند و پول‌های زیادی به او می‌دهند. وقتی حارث بن همّام (= راوی) در مورد این قتل‌ها کنجکاو می‌شود، ابوزید این‌گونه جواب می‌دهد:

وَأَلَّتِي غُنَّسَتْ هِيَ الْبِكْرُ بِنْتُ آل كَرَمٍ لَا الْبِكْرُ مِنْ بَنَاتِ الْكِرَامِ
وَلِتَجْهِيَهَا إِلَى الْكَاسِ وَالطَّلَا سِ قِيَامِي أَلَّذِي تَرَى وَ مَقَامِي^(۳)

(همان)

چنان‌که مشاهده می‌شود در این مقامه و امثال آن، مثل «مقامه فارقیه»، دریافتن و پی بردن به شگردهای زبانی است که تعلیق را گره‌گشایی می‌کند؛ یعنی تعلیق موجود در این مقامات صرفاً نوعی تعلیق زبانی است. ابوزید با استفاده از کنایات، استعارات و تمهیدات ادبی دیگر توجه خواننده را به تحریف‌های ناآشنا و نامنتظره جلب می‌کند و معنای اصلی در قالب چیستان و معما در تعلیق قرار می‌گیرد؛ تنها با افشاگری خود ابوزید است که معنا گشوده می‌شود و خواننده از این تعلیق زبانی آزاد می‌شود.

با این تعابیر می‌توان گفت، گذشته از ذات تعلیق‌ساز زبان، این کارکرد ادبی یا به‌قولی فرعی زبان است که وجه غالب تعلیق زبانی را در مقامات تشکیل می‌دهد، تاجایی که تعلیقات روایی در سایه و جزء فرعی این تعلیقات زبانی قرار می‌گیرند؛ حریری نیز هدف اصلی خود را همین بازی‌های زبانی و ملازمات آن می‌داند.

۴-۲- تعلیق روایی

گذشته از ساحت زبانی مقامات و تمایلی که نویسنده به نشان دادن تبحر خود در فن بیان و سخنوری دارد، وجود عواملی چون کیفیت خاص شخصیت‌پردازی، گزینش حوادث خاص در جهت انسجام

روایت، توجه به توالی علی و زمانی موضوعات مندرج در هر مقامه و ... همگی موید وجهه داستانی مقامات است؛ پس، ضمن توجه به کیفیت زبانی مقامات، با در نظر گرفتن وجهه روایی آن‌ها می‌توان گفت که مقامات «به معنی روایات و افسانه‌هایی است که کسی آنها را گرد آورده و با عباراتی مسجع و مقفی و آهنگ‌دار برای جمعی فروخواند یا بنویسد...» (بهار، ۱۳۶۹: ۲/ ۳۲۵). همین امر زمینه توجه به مقامات را به منزله متنی داستانی مهیا می‌کند و مسلماً پرداختن به وجوه و عناصر داستانی موجود در مقامات و کیفیت و ویژگی آن‌ها می‌تواند زمینه نقد داستانی از آن‌ها را فراهم آورد. وجود عواملی مانند کیفیت مشترک پردازش روایت در مقامه‌های مختلف، چرخش همه مقامات حول یک شخصیت و تحولات او، وحدت موضوع و محتوای مشترک مقامات و ... باعث شده است که مقامات، هم به لحاظ هدف و موضوع و هم به لحاظ شکل، ساختاری واحد به خود بگیرد؛ از این رو، بررسی تعلیق روایی در مقامات متضمن نگاهی ساختاری خواهد بود، تا بتوان با کنار نهادن تعلیقات فرعی به تعلیقات مشترک و اصلی در تمام مقامات رسید.

هدف روایت‌شناسی ساختارگرا از بررسی روایت یا داستان رسیدن به عملکردها، کارکردها و رویدادهای ثابت و دائمی موجود در قصه‌هاست که با توالی همسان در پی یکدیگر می‌آیند و ساختاری واحد به آن‌ها می‌بخشند، به طوری که می‌توان قصه‌ها و داستان‌های گوناگون را به یک حکایت واحد و کلی تقلیل داد (ریکور، ۱۳۸۴: ۵۶-۷۴). با توجه به این روش می‌توان مهم‌ترین کارکردهای موجود در مقامات حریری را موارد زیر دانست:

- ۱- راوی به هر دلیلی به شهر یا مکانی سفر و نقل مکان می‌کند.
- ۲- در طی مجلس یا اجتماعی، با سخنوری حاذق و توانا آشنا می‌شود.
- ۳- در صورتی که راوی به هویت اصلی پی ببرد سخنور یا خطیب آن را کنمان می‌کند.
- ۴- فرد سخنور با مهارت خود در فن بیان یا با فریب‌کاری به طلب مال یا به قدرت‌نمایی در سخن می‌پردازد.
- ۵- در صورت نشناختن شخصیت فرد سخنور، در پایان هویت اصلی او آشکار می‌شود.

البته این گونه نیست که این کارکردها در تمام مقامات وجود داشته باشد، اما وجه غالب حکایت‌ها بر این ساختار بنیان نهاده شده است و پرداختن به این کلیت واحد و تقریباً مشترک است که می‌تواند شاخصه‌های اصلی تعلیق را در مقامات نشان دهد.

ساختار هر داستان به‌گونه‌ای است که برای اثرگذاری هرچه بیشتر و تبلور درون‌مایه و مضمون به وحدت نیاز دارد، وحدتی که در طی آن همه عناصر به هم وابسته‌اند و ضمناً یا مستقیماً، هر عنصر بر عنصر دیگر دلالت می‌کند؛ از این رو، نمی‌توان عنصر تعلیق را مستقل و جدای از دیگر عناصر دیگر دانست، بلکه از ترکیب عناصر با یکدیگر است که تعلیق معنا پیدا می‌کند. گاه بعضی از عناصر در ایجاد تعلیق، بنابه هدف و موضوع داستان، نقشی پررنگ‌تر از بقیه دارند و گاه برخی از عناصر نقش مهمی در القای تعلیق ندارند. در مقامات حریری، بنا به وجهه بیانی و فن سخنوری موجود در آن، نقش بعضی از عناصر در ایجاد تعلیق روایی برجسته‌تر نمایش داده شده و برخی دیگر تقریباً نقشی در ایجاد تعلیق ندارند. در ذیل به عناصر تعلیق‌ساز پرداخته می‌شود.

۴-۳- تعلیق شخصیت

«شخصیت یک بر ساخت است که خواننده آن را از کنار هم چیدن نشانه‌های مختلف پراکنده در سرتاسر متن، درست می‌کند، پس آنچه شخصیت را بدان می‌نامند، خصلتهای شخصیتی است و خصلت، ویژگی فردی است که بالنسبه، ثابت و پایدار است» (کنان، ۱۳۸۷: ۵۲). دو شخصیتی که در همه مقامه‌ها حضور دارند، نخست حارث بن‌همام است که نقش راوی را دارد و دیگری ابوزید سروجی است که نقش اول داستان‌هاست و تمام حوادث مقامات و کنش‌هایی که در هر روایت اتفاق می‌افتد حول این دو شخصیت شکل می‌گیرد. «خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افرادی واقعی جلوه می‌کند، شخصیت‌پردازی می‌خوانند» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۱۸۴).

حارث بن‌همام شخصیتی است که در آغاز هر مقامه بنابه دلایلی، از جمله سختی روزگار، سیاحت، زیارت و ... مجبور به سفر به شهرهای مختلف می‌شود و، چنان‌که از متن مقامات برمی‌آید، او شخصیتی است مبادی‌به‌آداب و علاقه‌مند به مباحث زبانی و ادبی؛ در نتیجه همین شخصیت‌پردازی و ویژگی‌های شخصیتی است که به ابوزید، به‌منزله خطیبی سخنور و ماهر در فن بیان، علاقه خاصی پیدا می‌کند و در

هر سفر، به جای پرداختن به حوادث دیگر، مسائل مربوط به ابوزید را برجسته می‌سازد. از آنجاکه ابوزید سروجی به حارث بن همام اعتماد می‌کند و اسرار و حيله‌گری‌های خود را با او در میان می‌گذارد، می‌توان شخصیت حارث بن همام را «شخصیت همراز» نیز نامید (دادخواه و جمشیدی، ۱۳۸۶: ۲۱). شخصیت حارث بن همام، در مقام یک راوی، از آنجاکه دارای کنش و خصلتی نیست که منجر به تغییر حوادث یا پیرنگ داستان شود و بیشتر حکم ناظر را دارد، شخصیتی تعلیق‌ساز نیست، اما مقام او به‌عنوان یکی از شخصیت‌های داستانی در برخی از مقامه‌ها و بی‌اطلاعی او از روحيات و اخلاقیات ابوزید و حتی ناتوانی از شناخت ظاهری او، منجر به زمینه‌سازی تعلیق در مقامات می‌شود. در مقابل شخصیت حارث بن همام، ابوزید سروجی قرار دارد که شکل‌گیری پیرنگ و حوادث داستان، همگی، به‌نحوی به خصلت‌های شخصیتی او برمی‌گردد. او شخصی است سخنور و ماهر در مباحث زبانی و ادبی که با اتکا به همین زبان‌آوری در کسوت‌های مختلف به کدیه و گدایی و گاه به نصیحت و قضاوت می‌پردازد. با گسترش هر مقامه و شکل‌گیری ماجرای داستان، ابوزید علاقه خواننده را نسبت به خود برمی‌انگیزد. همین علاقه‌مندی به عاقبت کار ابوزید نوعی دلهره و دل‌نگرانی را در خواننده ایجاد می‌کند و تعلیق را به‌وجود می‌آورد. از آنجاکه بیشترین کنش و عمل ابوزید از طریق گفت‌وگو صورت می‌گیرد و کشمکش‌های حاصل از این گفت‌وگوها مقطعی و زودگذر است، دلهره و نگرانی خاصی در خواننده به‌وجود نمی‌آید؛ از این رو، وقایع در مقامات آن‌چنان ایجاد تعلیق نمی‌کنند؛ اگر هم در برخی از مقامه‌ها این کشمکش همچنان خاصی ایجاد کند و تعلیق به‌وجود آورد، بسیار کم و نادر است. پس در یک نگاه کلی و ساختاری می‌توان گفت، حوادث و هیجان‌ناشی از کشمکش‌های آن‌ها نقش زیادی در ایجاد تعلیق حول محور شخصیت ندارند.

یکی از مواردی که منجر به تعلیق شخصیت می‌شود این است که «فرد در داستان و ماجرا حضور دارد، اما هویت و هدف او مبهم است یا کتمان می‌شود» (مندنی‌پور، ۱۳۸۳: ۱۵۸). یکی از کارکردهای شخصیت اصلی (= ابوزید) در بیشتر مقامات اتکا به فن سخنوری برای طلب مال است. ابوزید در هر مقامه در کسوتی ظاهر می‌شود، گاه در نقش پیرمردی ژنده‌پوش، گاه پیرزنی گدا، گاه جوانی رعنا و ...؛ همین تغییر کسوت‌ها منجر به ناشناختگی و کتمان هویت اصلی شخصیت او می‌شود. همین کتمان یا ناشناختگی است که زمینه‌ساز تعلیق شخصیتی در بیشتر مقامات می‌شود. سه کارکرد بر خورد با شخصیت

سخنور، یافتن هویت او و پی بردن به هدف او (= فریب‌کاری) از جمله عوامل ایجاد تعلیق شخصیتی در مقامات هستند. حارث بن‌همام نسبت به شناخت ابوزید و هدف او از سخنوری دچار نوعی حساسیت می‌شود و این حساسیت و تعلیق به خواننده هم تسری پیدا می‌کند. سخن‌پردازی زیبا و استادانه ابوزید به‌گونه‌ای است که هویت اصلی او را پنهان می‌کند، اما به‌کار بردن این سخنوری جهت‌گدایی و طلب مال نوعی شک و هیجان را در خواننده ایجاد می‌کند. مناعت طبع و وجوه مثبتی که در سخنان او وجود دارد در تقابل و تناقض با هدف سخنوری، یعنی گدایی، قرار می‌گیرد و تعلیق را گسترش می‌دهد. «تعلیق عمدتاً در پنهان کردن این شخصیت‌های دوگانه است، شخصیت‌هایی که به‌نحوی چندچهره هستند» (نویل، ۱۳۸۷: ۱۱۹). پس تناقض شخصیتی و کتمان این تناقض از جمله عوامل تعلیق شخصیت در مقامات محسوب می‌شود. این تعلیق عمدتاً از کشمکش وجوه گوناگون یک شخصیت حاصل می‌شود و پرسش‌هایی را در ذهن خواننده به‌وجود می‌آورد: آیا ابوزید موفق خواهد شد با سخنوری به مال و منال برسد؟ آیا حارث بن‌همام و مردم می‌توانند هویت اصلی فرد سخنور را تشخیص دهند؟ ...

گره‌گشایی از تعلیق شخصیت، معمولاً در آخر هر مقامه صورت می‌گیرد، چنان‌که، مثلاً در «مقامه ساویه»، ابوزید در کسوت پیرمردی عصابه‌دست، در قبرستان حاضر می‌شود و درباره مرگ و بی‌ثباتی دنیا و بی‌اعتباری مال دنیا صحبت می‌کند و پس از گفتن حرف‌های حکیمانه به طلب مال برمی‌آید: «ثُمَّ حَسَرَ رُدَّتْهُ عَنْ سَاعِدِ شَدِيدِ الْإِسْرِ. قَدْ شَدَّ عَلَيْهِ جَبَائِرُ الْمَكْرِ لَا الْكَسْرَ، مُبْعَرِضًا لِلِاسْتِمَاحَةِ»^(۴) (الحریری، ۱۳۶۴: ۹۳).

در این هنگام است که حارث در هویت او شک می‌کند و او را پایین می‌کشد و متوجه می‌شود که او ابوزید سروجی است: «فَإِذَا هُوَ شَيْخًا أَبُو زَيْدٍ بَعِينِهِ» (همان: ۶۴). با این تعبیر تعلیق شخصیتی موجود در مقامات نوعی تعلیق برآیندی و نتیجه‌گراست که در پایان هر مقامه این تعلیق از بین می‌رود و گره‌گشایی می‌شود.

در مقامات، عناصر داستانی دیگر نیز در جهت زمینه‌سازی تعلیق شخصیتی به‌کار رفته‌اند؛ یعنی از ترکیب عناصر گوناگون است که این تعلیق در شخصیت صورت می‌گیرد. «زاویه دید» یکی از عناصری است که منجر به کتمان و ناشناختگی شخصیت ابوزید می‌شود. راوی مقامات حریری حارث بن‌همام است و مقامات از زاویه دید او روایت می‌شود. راوی از زاویه دید اول‌شخص به بررسی شخصیت‌ها،

گسترش و تکوین داستان و برشمردن تحولات می‌پردازد. حارث بن همام که خود یکی از شخصیت‌های مقامات است راجع به شخصیت اصلی (= ابوزید) قضاوت می‌کند. از ویژگی‌های زاویه دید اول‌شخص این است که شخصیت نمی‌تواند به شناخت کاملی از شخصیت‌های دیگر برسد. او فقط می‌تواند از عقاید خود صحبت کند و از تشریح عقاید و خصوصیات درونی شخصیت‌های دیگر داستان عاجز است (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۲۴۴). همین ناآگاهی حارث بن همام از هویت اصلی ابوزید است که منجر به تعلیق شخصیت می‌شود. کشمکش‌هایی که در پایان هر مقامه بین راوی و ابوزید صورت می‌گیرد ناشی از زاویه دید اول‌شخص است، چراکه، اگر راوی «دانای کل» بود، از کیفیات حوادث و هویت شخصیت‌ها باخبر می‌بود و چنین تعلیق و کشمکشی صورت نمی‌گرفت.

عنصر «مکان» نیز از دیگر عواملی است که منجر به تعلیق شخصیت در مقامات می‌گردد. هر داستان ناگزیر از مکانی است که حوادث در آن به منصفه ظهور برسند. پیش از این نیز اشاره شد که بسیاری از مقامه‌ها به نام مکان یا شهری است؛ اما خود مکان و ویژگی‌های آن نقش خاصی بر عمل و شخصیت‌های مقامات ندارد و این‌گونه نیست که حوادث داستان تحت شرایط مکانی و جغرافیایی کیفیت و کارکردی متفاوت داشته باشد. از این‌رو، ویژگی‌های مکان در مقامات چندان تعلیق‌ساز نیست، بلکه صرفاً دائم‌السفر بودن راوی و تغییر مداوم مکان‌هاست که منجر به ناشناختگی ابوزید می‌شود. بدین‌صورت که حارث بن همام در هر مکان با ابوزید در کسوتی متفاوت روبه‌رو می‌شود. همین تعدد مکان‌ها و تغییرات دائمی است که احتمال وجود ابوزید را در جاهای گوناگون کم‌رنگ می‌کند و راوی را دچار جهل نسبت به ابوزید می‌کند. جابه‌جایی مداوم مکان‌ها در مقامات تشخیص هویت اصلی ابوزید را برای راوی سخت می‌کند و در نهایت منجر به تعلیق شخصیت می‌گردد.

لازم به ذکر است که از جمله عواملی که منجر به از بین رفتن تعلیق شخصیتی در کل مقامات می‌شود، تأکید بر ویژگی ثابت و پایدار ابوزید سروجی، یعنی مهارت او در سخنوری، است؛ اگرچه ابوزید در مقامات گوناگون در پوشش و کسوتی دیگرگون ظهور می‌کند، مهم‌ترین شاخصه او در تمام مقامات مشترک است. همین امر باعث شده که شخصیت‌پردازی در این اثر پیچیدگی خاصی نداشته باشد و خواننده حاذق و ایده‌آل، با آگاهی از همین ویژگی و تعمیم آن به همه مقامه‌ها، بتواند از تعلیق شخصیتی رهایی پیدا کند و به هویت اصلی ابوزید پی ببرد.

۴-۴ تعلیق ماجرا

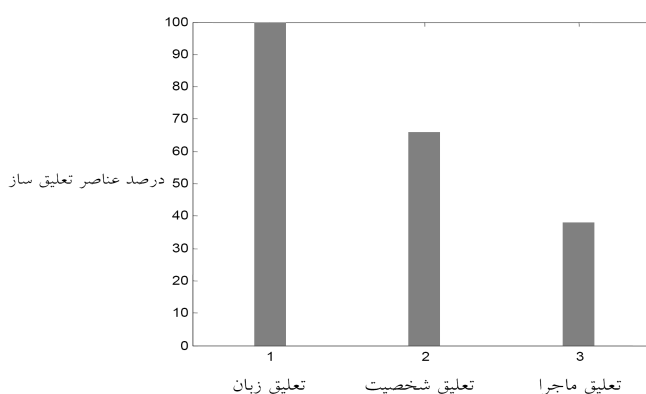
کلیت مقامات و ساختار روایی‌شان شبیه به هم است و پیرنگ آن‌ها براساس حيله‌گری و سخنوری ابوزید گسترش می‌یابد، اما گاه، در ضمن همین حيله‌گری، ماجراهایی رخ می‌دهد که خواننده را دچار تعلیق می‌کند؛ یعنی در برخی مقامات، علاوه بر تعلیق شخصیت، ماجرا نیز در شکل‌گیری تعلیق سهمی دارد. تعلیق ماجرا بیشتر در مقاماتی صورت می‌گیرد که در آن‌ها در برابر شخصیت اصلی حریف و شخصیتی رقیب وجود دارد که به مباحثه با او می‌پردازد؛ در جریان این مباحثه است که کشمکش و در نتیجه تعلیق ماجرا صورت می‌گیرد. ظهور این شخصیت رقیب گاه از طرفندهای خود ابوزید است؛ او رقیبی دروغین را علم می‌کند تا با برانگیختن احساسات مردم به جمع‌آوری پول بپردازند.

اساس ماجرای این مقامات بر گفت‌وگو بنیان نهاده شده است که هم گسترش‌دهنده پیرنگ است و هم باعث احیای کشمکش می‌شود. «واضح‌ترین شکل کشمکش، رویارویی است و این رویارویی است که صحنه‌های مبتنی بر کنش داستانی و تعلیق را گسترش می‌دهد ... و گفتگو وسیله مناسبی برای گسترش رویارویی است» (نوبل، ۱۳۸۷: ۸۴). برای نمونه، در «مقامه اسکندریه»، ماجرا شکایت کردن زن ابوزید از ابوزید است؛ زن ادعا می‌کند که ابوزید او را با فریب پدر زن به زنی گرفته است. از همین ابتدای داستان تعلیق ماجرا آغاز می‌شود: چرا زن از ابوزید شکایت می‌کند؟ چگونه ابوزید زن و خانواده‌اش را فریفته است؟ در نهایت، این شکایت به کجا ختم خواهد شد و رأی به نفع چه کسی صادر می‌شود؟ همه این پرسش‌ها و تعلیقات در جریان گفت‌وگو و مباحثه زن و مرد در حضور قاضی رخ می‌دهد. در ضمن گفت‌وگو، زن عنوان می‌کند که یکی از شرایط او برای ازدواج صاحب‌پیشه بودن داماد بوده است: «وَ اَحْتَجَّ بِاِنَّهُ عَاهَدَ اللهُ تَعَالَى بِحَلْفِهِ اَنْ لَا يُصَاهِرَ غَيْرَ ذِي حِرْفَةٍ»^(۵) (الحریری، ۱۳۶۴: ۷۲). ابوزید، با فریفتن پدر زن، خود را صاحب‌پیشه می‌نمایاند و با زن ازدواج می‌کند، اما در جریان زندگی زن متوجه می‌شود که ابوزید هیچ شغلی ندارد؛ هرآنچه داشتند هم خرج می‌شود. اما مرد در حضور قاضی عنوان می‌کند که شغل دارد. این کشمکش صورت‌گرفته میان زن و مرد و اختلاف دعاوی آن‌ها، در جریان گفت‌وگو، تعلیق ایجاد می‌کند: شغل مرد چیست؟ و، اگر شغلی دارد، چرا زن از او شکایت کرده است؟ در ضمن گفت‌وگوهای بیشتر در پایان مشخص می‌شود که شغل مرد سخن‌پردازی و ساختن شعر و خطابه است، اما اکنون بازار او رونقی ندارد. قاضی که از فقر آن‌ها باخبر می‌شود بهره و نصیبی از صدقه برای آن‌ها معین می‌کند و از آن‌ها

می‌خواهد به زندگی مشترک ادامه دهند. ظاهراً در اینجا تعلیق ماجرا پایان می‌پذیرد، اما حارث بن همام بنابر قرائن سخنوری مرد در او شک می‌کند؛ او را ابوزید می‌پندارد و سرانجام پس از تفحص مشخص می‌شود که او ابوزید بوده است و با این ماجراسازی به کسب پول و مال پرداخته، ولی دیگر کار از کار گذشته است.

چنان‌که مشاهده می‌شود تعلیق ماجرا در این مقامه و مقامه‌های مشابه که براساس ماجرا شکل گرفته‌اند از طریق گفت‌وگو ایجاد می‌شود. گفت‌وگوست که هم ایجادکننده تعلیق است و هم گره‌گشای آن. در یک نمای کلی، می‌توان درصد عناصر تعلیق‌ساز در مقامات را به صورت ذیل نشان داد:

نمودار ۱: بسامد عناصر تعلیق‌ساز



چنان‌که در نمودار نیز مشخص گردیده، تعلیق زبان به‌طرز معناداری تمام مقامات را در بر گرفته است و این امر حاکی از توجه خاص نویسنده به زبان و بازی‌های زبانی است. در زمینه تعلیق روایی، که در عناصر شخصیت و ماجرا نمود آشکارتری دارد، باید گفت که، جدای از شیوه خاص شخصیت‌پردازی سروجی به‌منزله شخصیت اصلی و نقشی که ناشناختگی او در ایجاد تعلیق دارد، که توجه به بُعد سخنوری و زبان‌پردازی ابوزید در جهت پردازش هرچه بیشتر بُعد زبانی مقامات است؛ از این رو، پس از تعلیق زبانی، تعلیقی که بیشتر به‌کار رفته تعلیق شخصیت است. تعلیق ماجرا، که حاصل کنش‌ها و حوادث موجود در بطن پیرنگ است، به‌صورت محسوسی درصد کمتری نسبت به عناصر دیگر دارد و حتی روایت ماجراها

هم که بیشتر در گفت‌وگوی بین دو شخصیت پردازش می‌شود فرصتی دیگر را به نویسنده می‌دهد تا از عناصر زبانی بیشتری بهره بگیرد؛ پس با توجه به بسامد کمی انواع تعلیق در مقامات می‌توان گفت که تعلیق زبانی به‌نحو بارزی تعلیق روایی را تحت سیطره خود قرار داده است و تعلیقات روایی نیز بیشتر حاصل پردازش بُعد زبانی مقامات است.

نتیجه

مقامات حریری متنی است که به‌لحاظ زبانی تشخیص و برجستگی خاصی یافته است. اگرچه در نگاه اول این زبان است که مقامات را تعریف می‌کند، وجود عواملی مانند ترتیب علی و منطقی و توالی زمانی حوادث، برجستگی و گزینش حوادث خاص، شخصیت‌پردازی و غیره باعث شده است که این اثر وجه‌های روایی و داستانی به خود بگیرد. تعلیق، به‌عنوان عنصری که سیر روایت را با تأخیر و تعویق روبه‌رو می‌کند و باعث جذابیت و القای موثر درون‌مایه داستان می‌شود، در مقامات از کیفیتی ویژه برخوردار است. سطوح معنایی و لایه‌های زبانی گوناگون باعث شده که روایت و عناصر وابسته به آن، از جمله تعلیق، وجه‌های زبانی به خود بگیرند. زبان، به‌عنوان نظامی که معنای خود را از طریق ترکیب کلمات و جملات در محور هم‌نشینی کسب می‌کند، ذاتاً تعلیق دارد، چراکه هر عنصر آن از طریق ارجاع به عناصر دیگر معنا پیدا می‌کند و این عناصر زنجیره‌وار با همدیگر ارتباط برقرار می‌کند.

در مقامات، گذشته از این وجهه ذاتی تعلیق‌سازی زبان، با نوعی دیگر از تعلیق زبانی روبه‌رو هستیم که حاصل ادبیت متن و تکیه بر محور جان‌شینی زبان است. حریری با اتکا بر صنایع گوناگون بدیعی و بیانی و با تکیه بر مادیت زبان، آن را از کارکرد ارتباطی مستقیم و اولیه خود خارج کرده و در ساحتی مجازی و ثانویه به‌تصویر کشیده است؛ همین ابهام‌زایی و گذر از معنای ثانویه در جهت فهم معنای اولیه منجر به تعویق و تأخیر در فرایند خوانش و ادراک داستان می‌شود و سیر روایت را با کُندی و تعلیق مواجه می‌کند. اگرچه در عرصه رقابت زبان و روایت در مقامات غلبه با زبان است، عناصر روایی نیز در تعلیق متن از سهم ویژه‌ای برخوردارند.

به‌لحاظ روایی مهم‌ترین عنصر تعلیق‌ساز در مقامات، عنصر شخصیت است. کمان هویت یا به تعبیری ناشناختگی شخصیت اول داستان (= ابوزید سروچی) منجر به تعلیق شخصیت در مقامات شده است.

تبحر خاص ابوزید در سخنوری و تقابل آن با هدف سخنوری یعنی گدایی، نوعی تناقض را در شخصیت او به وجود آورده و باعث شده ابوزید شخصیتی چندگانه پیدا کند؛ در نهایت پنهان کردن همین زوایای شخصیتی منجر به ناشناختگی و تعلیق شخصیت شده است. زاویه دید اول شخص و محدودیت‌های ناشی از آن در شخصیت‌پردازی و تغییر دائمی صحنه‌های داستان نیز باعث تشدید این ناشناختگی و تعلیق شده است. نوع دیگر از تعلیق در مقامات حاصل ماجرا و نوع حوادثی است که در هر مقامه رخ می‌دهد. گفت‌وگو مهم‌ترین عامل ایجاد حوادث، گسترش پیرنگ و پیشبرد روایت در مقامات است؛ از این رو، تعلیق صورت‌گرفته در ماجراها از طریق گفت‌وگو ایجاد و گره‌گشایی می‌شود. در نهایت باید گفت وجه غالب تعلیقات موجود در مقامات در نتیجه هنجارگریزی و آشنایی‌زدایی در سطح زبان و شخصیت‌پردازی است و دیگر موارد تعلیق، فرعی و مقطعی محسوب می‌شوند.

یادداشت‌ها

(در ترجمه جملات عربی به فارسی از ترجمه طواق گلدی گلشاهی استفاده شده است.)

- ۱- پنجاه مقامه را نوشتم که سخن جدی و هزل‌آمیز و لفظ باریک و درشت و متین و گزیده‌های بیان و مرواریدهای سخنان شیرین و نمکین ادب و نوادر آن را دربر می‌گرفت. به علاوه، آن را با آیات قرآن و کنایات نیکو آراستم و با مثل‌های عربی و لطایف ادبی زینت دادم.
- ۲- دوشیزه‌ای را پرورش می‌دهم که ماندنش در خانه پدر طولانی شده و حتی از هوا هم مستور مانده، با این وجود همچون زنی زیبا و بی‌نیاز از زینت، فراوان خواهان دارد.
- ۳- دوشیزه در خانه مانده دختر تاک است نه دختر بزرگواران، و کار و تلاش و ماندن من برای آماده ساختن آن است.
- ۴- سپس آستین خود را از روی ساعد ستبر و درشت کنار زد و برهنه کرد، ساعدی که وسایل شکسته‌بندی فریب‌کاری خود را بر آن بسته بود، نه ابزارهای شکسته‌بندی را، و درصدد عطا خواستن برآمد.
- ۵- [پدرم] با خدای بلندمرتبه عهد بسته و سوگند یاد کرده است که مرا به عقد هیچ‌کسی درنیاورد، جز به عقد فردی صاحب‌پیشه.

کتابنامه

- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: نشر فردا.
- انوشه، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ‌نامه ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی)*. ج ۲. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- براهنی، رضا. (۱۳۶۲). *قصه‌نویسی*. تهران: نشر نو.
- برتس، هانس. (۱۳۸۳). *مبانی نظریه ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: نشر ماهی.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۶۹). *سبک‌شناسی*. ج ۲. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- الحریری، قاسم بن علی. (۱۳۶۴). *مقامات الحریری*. تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمود رواقی.
- خطیبی، حسین. (۱۳۶۶). *فن نثر در ادب پارسی*. ج ۱. تهران: انتشارات زوار.
- دادخواه، حسن و لیلا جمشیدی. (۱۳۸۶). «عنصر شخصیت در مقامات حمیدی و حریری». در *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ۲۱ (پیاپی ۱۸).
- ریکور، پل. (۱۳۸۴). *زمان و حکایت (پیکربندی زمان در حکایت داستانی)*. ترجمه مهشید نونهالی. تهران: گام نو.
- کنان، شلومیت ریمون. (۱۳۸۷). *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*. ترجمه ابوالفضل حری. تهران: انتشارات نیلوفر.
- گلدی گلشاهی، طواق. (۱۳۸۷). *ترجمه مقامات الحریری*. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- مندی پور، شهریار. (۱۳۸۳). *کتاب ارواح شهرزاد (سازه‌ها، شگردها و فرم داستان نو)*. تهران: فقنوس.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۶۴). *عناصر داستان*. تهران: انتشارات شفا.
- نوبل، ویلیام. (۱۳۸۷). *تعلیق و کنش داستانی*. ترجمه مهرنوش طلایی. اهواز: نشر رسش.
- هارلند، ریچارد. (۱۳۸۵). *درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاتون تا بارت*. گروه ترجمه شیراز: علی معصومی و شاپور جورکش. تهران: نشر چشمه.